

گزارشی از اصوات در دیوان شمس

نویسنده‌ی مقاله آقای هادی طارمیلر (۱۳۴۶ - طارم سفلی - قزوین) کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی است که از پایان‌نامه‌ی خود با عنوان موسیقی در کلیات شمس در سال ۷۶ دفاع کرد. اکنون در مراکز تربیت معلم و پیام نور و دبیرستان‌های قزوین تدریس می‌کند. وی ۱۷ سال سابقه‌ی تدریس دارد و از خوش‌نویسان بنام قزوین است و با موسیقی نیز آشنایی دارد.



♦ هادی طارمیلر - قزوین

برخی ابیات واژه‌هایی را زمزمه می‌کند. گاه برای همراهی و هماهنگی با وزن و آهنگ شعر خود با افعال عروضی هم‌نوا می‌شود یا از آنانین (تن‌تن‌ها در عروض) برای هماوایی مدد می‌گیرد و زمانی، اسم صوتی از سازی یا پرنده‌ای را بر زبان جاری می‌سازد. این «خوب شنیدن» اصوات طبیعی، روایتگر آن است که روح لطیفش از طبیعت گسسته نشده و هماهنگی و ارتباط خود را از دست نداده است. از این رو اصواتی را که او در دیوان شمس و مثنوی به کار برده است، در هیچ اثر دیگری بدان اندازه گسترده نمی‌توان یافت. این اصوات گاه به صورت اسم صوت اند؛ مانند «طاق و طرب»؛ گاه از آن صداها، اسم ساخته مانند «جقجقه» و گاه مصدر ساخته است مانند «ترنگیدن و طرکیدن» و زمانی نیز یک صوت به چند صورت مختلف ذکر شده، مانند بانگ سنگ که به صورت‌های «عوعو»، «وعوع و بقیق» به کار رفته است. در پاره‌ای ابیات، خود کلمه‌ها و تلفظ آن‌ها، صوت و صدا و انعکاسی در خور دارند مانند واژه‌های «کوه، گنبد، غلغله، فریاد...» که خواندن این گونه ابیات برای شنونده، گویی خود به خود صدایی را از دوردست‌ها به گوش می‌رساند. به ویژه که کلمه‌هایی مثل «گنبد و کوه» رمز انعکاس صوت نیز می‌باشند و این همه صوت و آوا و نوا که می‌شنویم، به گفته‌ی خودش:

بانگ گردش‌های چرخ است این که خلق می‌سرایندش به طنبور و به حلق^۲

بسیاری از اصوات برگرفته از نغمه‌ی مرغان خوش‌الحان است. به همین مناسبت، الحانی را که در کتب موسیقی به برخی پرندگان نسبت می‌دهند، حکایتگر تقلید از اصوات در طبیعت می‌دانند؛ مانند «نوا چکاوک»، «نغمه‌ی عنقا»، «دم ذراچ»، «ضرب فاخته»، «دم قمری» و «پرده‌ی بلبل» که در کتب موسیقی قدیم بدان‌ها اشاره شده است.^۳

بس کن ایرا بلبل عشقش تو اها می‌زند
پیش بلبل چه محل باشد «دم ذراچ» را

و نیز بسیاری از اصوات موسیقی در دیوان شمس باعث زیباتر شدن وونی غزلیات شمس و نیز بخش‌هایی از موسیقی در هماهنگی و هم‌آهنگی با وزن و آهنگ با بسیاری از نام آواها به وجود می‌آید. نام آواها در دیوان شمس به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

الف) اصواتی که منشأ انسانی دارند؛ مانند آوه، آه و...
ب) تن‌تن‌ها و نواهای موسیقی مثل ترنگ، ترنگاترنگ و...
ج) اصواتی که از اشیاء طبیعی خیزند؛ مثل چاقاچاق،

د) اصوات جانوران مثل بقریقو، بقیق و...

کلمه‌واژه‌ها

موسیقی شعر، اصوات، ایقاع، ریتم، دیوان شمس

ای مطرب خوش قافا، توفی فی و من توفو
تو دق دق و من حق حق، تو هی هی و من هو هو^۱

یکی از نکات مهم و قابل توجه در دیوان غزلیات حضرت مولانا جلال‌الدین، وجود نوعی موسیقی است که از اصوات و آواها حاصل می‌شود. در این نوع موسیقی که شاید بتوان نام یا عنوان «موسیقی اصوات» بر آن نهاد، لفظ «در ایجاد هم‌آهنگی و خوش‌نوايي کلمه‌ها، دخالت و تأثیر بسیاری دارد. در نظر مولانای عاشق حرکت و جنبش و پویایی، آواها و اصوات و موسیقی حاصل از تکرار آن‌ها، بی‌گمان در جهت بخشیدن به «معنی» نقش به‌سزایی داشته و بیانگر روح موسیقایی و پر جنبش اوست و بدین سان آواها و اصوات، سهم زیادی در باروری موسیقی دیوان شمس دارد.

برای نشان دادن تغییر درونی مولانا که حاصل شنیدن صوت و صدای طبیعی است، بی‌تردید حکایت «افلاکی» در «مناقب العارفين» می‌تواند گواهی بر این مدعا باشد که: شنیدن «طقطق» چکش صلاح‌الدین در کوب بوده که او را با عالم وجد و سماع و چرخش و پای‌کوبی آشنا ساخته است.^۱ وی با علم به این که اصوات و تکرار آن در زبان، علاوه بر خود باعث ایجاد موسیقی در کلام می‌شود، در

(۱۹۸۰۷/۱۵۶/۲)

لاله (بانگ و فریاد و سر و صدا و هیاهو)

خمش کردم سخن کوتاه خوشتر

که این ساهت نمی گنجد هلالا

(۱۱۹۱/۶۸/۱)

هه (صوتی برای اظهار نفرت مانند «آه» یا «له» (امروزی)

ما ضم نخوریم، خود که دیده است؟

نویار کنی و او کند هه

(۲۲۸۶/۱۴۲/۵)

تههه (صدای بلند خندیدن)

این همه منزل شده از تو ره بی ره

بی قدمی رفتم بین، بی دهنی تههه

(۲۵۴۰۰/۱۷۰/۵)

های های (صدای از روی خوشی و نیز صدای بلند

گریستن)

خاموش باش تا صفت خویش، خود کند

کو های های سرد تو، کو های های دوست

(۲۶۵۸/۲۵۶/۸)

های و هوی (شور و غوغای اهل طرب)

زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول

آن های و هوی و نعره ای مستانم آرزوست

(۲۶۲۷/۲۵۵/۱)

هیاهای (صوتی از شبانان)

کسی تو را و تو کس را به بز نمی گیری

تو از کجا و هیاهای هر شبان ز کجا؟

(۲۲۱۵/۱۳۳/۱)

هیها و هیها (اظهار تأسف و حسرت و فریاد شور و خروغ)

خمش! چندان بنالیدم که تا صد قرن این عالم

درین هیهای من پیچد، برین هیهای من گردد

(۵۹۵۹/۳۲/۳)

از جا به بی جا آمده، آمده رفته هیهای آمده

بی دست و بی پا آمده، چون ماه خوش خرم شده

(۲۴۲۲۰/۱۰۴/۵)

(۳۰۳۰۸/۱۳۲/۶)

انچه در پی می آید، گزارش گونه ای است از کاربرد آن همه

اصوات مختلف که در این دیوان جمع آمده است.

الف) اصواتی که منشأ انسانی دارند

آوه (صوت تأسف و حسرت)

در خمار چشم مستش چشم ها روشن کنید

وز برای چشم بد را، ناله و آوه کنید

(۷۸۹۳/۱۳۳/۲)

آه (صوتی برای اظهار نفرت)

از جا به بی جا آمده، آه رفته هیها آمده

بی دست و بی پا آمده چون ماه خوش خرم شده

(۲۲۶۰۵/۱۳۳/۵)

بیخ (صوت تحسین مثل به به)

ای درد کهن گشته، بیخ که تنها آمد

وی قفل فرو بسته، بگشا که کلید آمد

(۶۵۸۰/۵۶/۲)

خرخر

در رو فتاد او آن زمان، از ضربت زخم گران

خرخر کنان چون صرعیان در غرغره ای مرگ و فنا

(۳۲۵/۲۲/۱)

خه (در مفهوم آفرین و به به)

از کف آن هر دو ساقی چشم او و لعل او

هر زمانی می خورید و هر زمانی خه کنید

(۷۸۹۴/۱۳۳/۲)

دش و قش (صدای قیل و قال)

ای بس که از آواز دش، و امانده ام زین راه، من

وی بس که از آواز قش، گم کرده ام خرگاه من

کی وارهانی زین قش؟ کی وارهانی زین دشم

تا در رسم در دولتت، در ماه و خرم گاه من

(۱۸۹۸۹-۹۰/۱۱۰/۳)

هی می (صوتی دیگر از شبانان)
نزد آن می می شبانه
با شایان، چرا شبان کردم؟

(۱۳۳۸/۷۶/۲)

بر کوه زده اشراق او، بشنو تو چاقاچاقی او
خود کوه مسکین که بود؟ آنجا که شد موسی زبون

(۱۳۸۷/۴/۹۵/۲)

چکچک (صدای سوختن آتش)

چکچک و دودش چراست؟ زان که دورنگی به حسابست
چون که شود هیوم او، چکچک نبرد ز لاف

(۱۳۸۷/۴/۹۵/۲)

ترللا (تقلید از اصوات موسیقی مانند سنج)

ترللائی، ترللائی
مرد سخن را چه خبر از خمشی مسموم شکر
خشک چه داند چه بود ترللا، ترللا

(۱۳۹۱/۳/۱)

ژغزغ (صدای خلخال)

بگویمت که ازین ها کیان برون آیند
نشودم از تکشان بانگ ژغزغ خلخال

(۱۳۳۲/۱۵۷/۲)

شرفه (عموماً هر صدایی و خصوصاً صدای پارا گویند)
کاروان شکر از مصر رسید
شرفه ی گام و درامی آید

(۱۳۵۵/۶۸/۲)

طاق و طرتب، طاق و طرنبین (صوت برگرفته از اشیا فر معنی
منجاری سرو صدای ظاهری حاکی از شکوه و جلال)
ای قلع امروز تو را طاق و طرنبی است بیا
بادی خنب ملکی، داده ی حق عزوجل

(۱۳۳۱/۱۶۱/۲)

دست زنان جمله و گویان به راغ
طاق و طرنبین و طرنبین و طاق

(۱۳۹۰/۳/۳۵/۲)

طراق (صدای آوایی که از شکستن چیزی مانند چوب و استخوان
بر می آید) و نیز به معنی شکافتن به همراه آواز بلند است. در این معنی
همان «تراک» است که «طریقیدن» و «ترقیدن» و «ترکیدن» مصدر آن
است.

(۱۳۸۰/۹/۱۸۴/۳)

این بانگ طراق، چوب ما را
دانیم که از فراق خیزد

(۱۳۲۰/۸۴/۲)

قم قم (صدای ریختن باده از ظرف مثل قمقمه)
رسید از باده خانه ی پر، به زیر مشک می اشیر
رها کن خواب و خراخر که قمقم بانگ زد قم قم

(۱۳۳۸/۲۰/۹/۲)

ب) «تن تن» ها و نواهای موسیقی
ترنگ (آوازی که از ره کمان یازه و ابریشم و تار ساز بر آید)
ترنگی، سخته عجیب است آن ترنگ ترنگ
چه هست؟ نهر بر آورده کان چه هست؟ چه هست؟

(۱۳۸۷/۲۸۶/۱)

ترنگاترنگ (نوا ی سازی مانند چنگ)
جز من و ساقی بنماند کسی
چون کند آن چنگ، ترنگاترنگ

ترنگ و تن تن

رباب و چنگ عالم گر بسوزد
بسی چنگی پنهانی است، یارا
ترنگ و تن تنش رفته به گردون
اگر چه ناید آن در گوش صما

ترنگین (ترنگ بر آوردن)

دل از چنگ غمت گشت چو چنگ
نخروشد، نترنگد چه کند؟

تن تن ها (صوت معروف برگرفته از وزن عروضی شعر)

آن چنگ نشاط ساز نو یابد؟
وین گوش حریف «تن تن» گردد؟

(۱۳۴۴/۸۵/۲)

چنگ زن ای زهره ی من تا که برین «تن تن»
گوش برین بانگ نهم دیده به دیدار روم

مطرب جان ایما بز «تن تن تن تن»
کاین دل مست از بگه، یاد نگار می کند

گفت: من نیز تو را بر دلف و بر بطن برزم
«تن تن تن تن تن تن تن تن»

(۱۳۰۴/۲۲۲/۲)

ج) اصواتی که از اشیا بر می خیزد
چاقاچاق (صدای شکافتن و ترک خوردن چیزی)

لکلک، لکلکه (عموماً صدا و بانگ و نوا)
ایا کسی که نخفت و نخفت چشم خوشت
زلکگل جرس و بانگ پاسیان، چونی؟

(۳۷۷۸۲/۲۸۰/۶)

عق علف (صدای شتران)
کس به دراز گردنی بر سر کوه کنی رسیدی؟
ورچه کنند عق علفی، غم مخوریم مار علف

(۱۳۷۵۲/۵/۷۷۷/۳)

لم لم (صدای ذهل)
همه مستیم ای خواجه! به روز عید می ماند
ذهل مست و ذهل زن مست و بیخود می زند لم لم

(۱۵۷۵۰/۲/۱۸/۲)

عوعو (صدای سگان)
دوسه عوعو سگابه، نزلد ره سواران
چدیزه ز شیر شرزوه، سنگ و کار کاهدانی

(۳۰۰۲۷/۱۲۹/۶)

اموات جانوران
بفتی (صدای سنگ)

منگر است و روسیه، ملعون و مردود آید
از حسد همچون سگان از دور بقیق می زند

(۷۷۶۱/۱۱۶/۲)

کو کو (نوی پایخته)
لک لک آن حق شناسد ملک را لک لک کند
فاخته محبوب باشد، لاجرم کو کو کند

(۷۷۸۸/۱۳۸/۶)

بقریقو (نوی کیوتران)
خانه دل باز کیوتر گرفت
مشغله و بقریقو در گرفت

(۵۴۹۲/۲۹۹/۱)

لک لک (نوی لکلک)
لکلک بیاید بایدک بر نصیر عالی چون ملک
لک لک کنان کالم ملک لک، یا مستعان یا مستعان

(۱۸۸۵۲/۱۰۳/۲)

چاغ چاغ و چیغ چیغ (صدای موش)
غم چیغ چیغ کرد چو در چنگ گریه، موش
گو چیغ چیغ می کن و گو چاغ چاغ چاغ

(۱۳۷۱۹/۱۲۵/۳)

میاز (صدای گریه)
نفس اگر چون گریه گوید که «میاز»
گریه وارش من در این انبان کنم

(۱۷۳۵۸/۲۰/۴)

خُش خُشت یا خُشت خُشت (صدای حرکت موش یا مار)
بهر طلاق است امل کو چو مار
حیس حطام است و کند خُشت خُشت

(۵۴۸۹/۲۹۹/۱)

نُهَنه (صدای راندن شتر)
ارواح همچون اُشتران ز آواز «سیروا» مستیان
همچون عرابی می کند آن اُشتران را نُهَنی

(۲۵۷۰۳/۱۸۹/۵)

وَع وَع (صدای سنگ)
جنس سنگانی، وَع وَع کنانی
می گردد در کو، در خانه نایی

(۳۳۵۴۹/۲۳/۷)

- پی نوشت:
- ۱- این بیت، مطلع غزلی است که به نظر شفیع کدکنی، از غزلیات منسوب به مولاناست. (گزیده‌ی غزلیات شمس، ۵۸۳) در نسخه مصحح مرحوم فروزان فراین غزل نیست.
 - ۲- مناقب العارفين، ج ۱، ۴۲۹.
 - ۳- مثنوی، دفتر ۴، ب ۷۳۴.
 - ۴- در میان الحان قدیم، لحن‌هایی به پرندگان نسبت داده است. برای نمونه رجوع کنید به «تاریخ موسیقی ایران، ج ۱، ۶۹»
 - ۵- ارجاع به دیوان شمس در این مقال بدین ترتیب است. (جلد / صفحه / شماره بیت).
 - ۶- قرآن کریم، ۱۳۳/۷.
 - ۷- معانی اصوات از فرهنگ دیوان شمس

- ۸- در مثنوی به صورت «طاق و طرم» نیز آمده است.
- ۹- البته معنی لغوی «قم» نیز مراد است: برخیز، برخیز.
- ۱۰- در مثنوی نیز چنین می گوید: مه فشانده نور و سگ عو عو کند هر کسی بر خلقت خود می تند (همان‌جا، دفتر ۶، ب ۱۴)
- ۱۱- کاغ کاغ و نعره زاغ سیاه دائماً باشد به دنیا عمر خواه (همان‌جا، دفتر ۵، ب ۷۶۷)
- ۱۲- در مثنوی نیز اصواتی از جانوران ذکر

شده که در دیوان غزلیات شاید کمتر به چشم بخورد. مانند

- چیک چیک (نوی پرندگان)، دفتر ۱، ب ۱۲۱۲.
- حوحو (صدای اسب)، دفتر ۵، ب ۲۹۸۰.
- مو (صدای گریه)، دفتر ۵، ب ۲۹۸۰.

منابع

قرآن کریم، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۷.

تاریخ موسیقی ایران، حسن مشحون، چاپخانه رخ، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۳.

فرهنگ معین، دکتر محمد معین،

انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۶۴.

کلیات شمس (ده جلدی)، تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳.

گزیده‌ی غزلیات شمس به کوشش دکتر محمد رضا شفیع کدکنی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۰.

مثنوی تصحیح دکتر محمد استعلامی (۷ جلدی)، انتشارات زوار، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۲.

مناقب العارفين، شمس الدین محمد افلاکی، به کوشش تحسین یازجی، دنیای کتاب، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۵.